

راز خدمتگار

فریدا مک فادن

ترجمہ مریم علیزادہ میلانلو

www.kotab.ir



کتاب کوہاہشتی

www.ketab.ir

سرشناسه	: مک‌فادن، فریدا
	McFadden, Freida
عنوان و نام پدیدآور	: راز خدمتکار / فریدا مک‌فادن : ترجمهٔ مریم علیزاده میلانلو.
مشخصات نشر	: تهران: کتاب کوله‌پشتی، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۲ ص.
شابک	: 978-600-461-648-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The housemaid's secret.
موضوع	: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.
	American fiction - 21st century
شناسهٔ افزوده	: علیزاده میلانلو، مریم، ۱۳۶۱ - مترجم
شناسهٔ افزوده	: Alizadeh Milanloo, Maryam
رده‌بندی کنگره	: ۸۱۳/۶
رده‌بندی دبیوی	: ۸۱۳/۶
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۹۳۶۱۱۰۲



کتاب گوله‌پشتی

راز خدمتکار

فریدا مک‌فادن

ترجمهٔ مریم علیزاده میلانو

شابک: ۵-۶۴۸-۴۶۱-۶۰۰-۹۷۸

چاپ اول آذر ۱۴۰۲

نوبت چاپ: دوم - آذر ۱۴۰۲

ویراستار: سارا بحری

نمونه‌خوان: نیلوفر رحیم‌پور انارکی

صفحه‌آرا: آتلیهٔ گوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهبازی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب گوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۷۶۱۳ - ۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: koolehposhti_pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچهٔ مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۲۱۹۰۰۰ تومان

سرآغاز

امشب مرا می‌کشند.

لحظه‌ای رعدوبرق می‌زند و اتاق نشیمن کلبه کوچکی را روشن می‌کند که شب را آنجا سپری می‌کنم؛ اینجا جایی است که زندگی‌ام به پایان ناگهانی و ناخوشایندش می‌رسد. به سختی می‌توانم کف‌پوش‌های چوبی را تشخیص دهم و لحظه‌ای تصور می‌کنم بدنم رویشان ولو شده است و حوضچه سرخی از خون به شکل دایره‌های نامنظم، زیرم تشکیل می‌شود و میان چوب‌ها نفوذ می‌کند. چشم‌هایم بازند و به هیچ خیره شده‌ام. دهانم کمی باز مانده و قطره خونی به آرامی از چانه‌ام جاری است.

نه. نه.

امشب نه.

دوباره که کلبه تاریک می‌شود، کورمال کورمال از پناه کاناپه دور می‌شوم. توفان بدی است اما نه آن قدر که باعث شود برق قطع شود. نه، کس دیگری مسئول این کار است. کسی که یک زندگی دیگر را گرفته است و انتظار دارد نفر بعدی من باشم. تمام این چیزها با یک تمیزکاری ساده شروع شد و حالا احتمالاً با پاک کردن خونم از کف کلبه به پایان می‌رسد.

منتظر درخشش رعدوبرق دیگری می‌مانم تا راه را نشانم دهد، بعد با دقت به سمت آشپزخانه می‌روم. نقشه‌ای در ذهنم ندارم، اما آشپزخانه سلاح‌های بالقوه‌ای دارد. مجموعه کامل چاقوها آنجاست، به‌جز اینها احتمالاً حتی چنگال هم به درد می‌خورد. با دست خالی بازنده‌ام. با چاقو شاید کمی شانس داشته باشم.

آشپزخانه پنجره‌های بزرگی دارد که در مقایسه با بقیه قسمت‌های کلبه نور بیشتری را به داخل می‌آورد. مردمک‌هایم گشاد شده‌اند و برای جذب هرچه بیشتر نور تقلاً می‌کنند. به سمت پیشخان آشپزخانه تلو تلو می‌خورم، اما بعد از برداشتن سه قدم روی

کفپوش لینولنوم، پاهایم سر می‌خورند و محکم زمین می‌خورم و طوری آرنجم بر اثر این سقوط درد می‌گیرد که اشک در چشم‌هایم جمع می‌شود.

هرچند، انصافاً پیش از آن اشک در چشم‌هایم حلقه زده بود.

وقتی تلاش می‌کنم بایستم، متوجه می‌شوم کف آشپزخانه خیس است. دوباره رعدوبرق می‌زند، فوراً به کف دست‌هایم نگاه می‌کنم. هر دویشان سرخ شده‌اند. من روی آب جمع شده یا شیری که روی زمین ریخته باشد لیز نخوردم.

روی خون لیز خوردم.

لحظه‌ای همان‌جا می‌نشینم و بدنم را با دقت چک می‌کنم. هیچ قسمت از آن آسیبی ندیده است و این یعنی خون من نیست.

به هر حال، هنوز نه.

حرکت کن، حالا حرکت کن. این تنها فرصتیه که داری.

این بار در ایستادن موفق‌ترم. به پیشخان آشپزخانه می‌رسم و با تماس انگشتانم با سطح سرد و محکم‌ش نفس راحتی می‌کنم. کورمال کورمال دنبال مجموعه چاقوها می‌گردم، اما ظاهراً نمی‌توانم پیدایشان کنم. کجا هستند؟

بعد صدای قدم‌هایی را می‌شنوم که نزدیک‌تر می‌شوند. برآورد فاصله سخت است، به خصوص چون همه‌جا خیلی تاریک است. با دوخته شدن یک جفت چشم به من، تمام موهای پشت گردنم سیخ می‌شود.

من دیگر تنها نیستم.

دل‌م هری می‌ریزد. تصمیم بسیار بدی گرفتم و شخص فوق‌العاده خطرناکی را دست‌کم گرفتم.

و حالا بهای نهایی‌اش را پرداخت می‌کنم.